

## نقد معیار و معیار نقد

غلامرضا فدائی\*

### چکیده

نقد امری طبیعی و انسانی است و از میل انسان به آزادی نشئت می‌گیرد. فکر همان حرکت ذهنی از مبدأ کاری به سوی نتیجه و برعکس آن است و خود همین سبب می‌شود که راه رفته یا عمل انجام‌شده ارزیابی شود. در ادوار گذشته، همه متفکران کار نقد انجام می‌دادند و همین کار موجب پیشرفت و رشد دانش شده است. خودانتقادی در حوزه‌های دینی و عرفانی هم جایگاه مهمی داشته است. درعین حال، تفکر انتقادی پدیده‌ای جدید است که به دنبال جزم‌گرایی در غرب و به‌طور ویژه پس از مارکسیسم رخ داد. آنچه در نقد مهم است این است که باید منتقد به مبانی تفکر نویسنده واقف باشد و نیز زمینه‌های فکری جامعه‌ای را که نویسنده در آن زندگی می‌کند بشناسد تا بتواند نقاد خوبی باشد. مکتب فرانکفورت در زمینه تفکر انتقادی مبتکر و صاحب‌نظر است و نویسندگان مشهور این حوزه صاحب‌نظران در این مکتب بوده‌اند. تفکر انتقادی بیش‌تر به نقادی درونی براساس اهدافی که متن یا مؤسسه دارد تکیه می‌کند. پیش‌فرض در نقادی هم بسیار مهم است. در مجموع، نقد معیار و معیار نقد دو شاخص عمده برای نقادی درست است.

**کلیدواژه‌ها:** محاسبه، معیار نقد، مکتب فرانکفورت، نظریه انتقادی، نقد درونی، نقد معیار.

### ۱. مقدمه

نقد ذاتی و طبیعی بشر است و از میل انسان به آزادی نشئت می‌گیرد. انسان می‌خواهد آزاد باشد و بزرگ‌ترین نماد آزادی آزادی در فکر است. وقتی به او می‌گویند چنین و چنان ببندیش، بی‌گمان از خود می‌پرسد که چرا باید چنین باشد. در صدر تاریخ، از سقراط باید یاد کرد که خود به نقد و انتقاد اقرار داشت و همه اندیشمندانی که بعد از او آمده‌اند و

مکتبی و نحله‌ای را آغاز کرده‌اند، همه، به نقد و نقدپذیری واقف بوده‌اند. وقتی بر مطلبی بیش از پیش تأکید می‌شود این پرسش‌گری بیش‌تر می‌شود و اندیشمندان جامعه دقیق‌تر به چرایی‌ها می‌اندیشند.

ادیان الهی که مستقیماً از جانب خدا آمده‌اند اگر با عقلانیت و آزادی توأم نباشند ایمان مردم به آن دیر نمی‌پاید و حتی مؤمنان راستین را به تردید وامی‌دارد. نبی خدا، ابراهیم، که در ایمان او شک نیست باز برای استکمال ایمان و یقین خود از خدایش رؤیت چگونگی زنده‌شدن مردگان را تقاضا می‌کند تا در اندیشه‌اش خللی ایجاد نشود (بقره). در دوران اسلامی هم مسئله نقد به جد مطرح بود. تحقیق و واری جزو اساس دین ماست. خدا به مخالفان می‌گوید: «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» (نمل: ۶۴) و این بعد از آنی است که خدانشناسی را امری ثبوتی تلقی کرده است که هیچ‌کس عقلاً نمی‌تواند با آن به مخالفت برخیزد که «افی الله شک فاطر السماوات و الارض» (ابراهیم: ۱۰): «آیا در پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین تردید دارید؟»

آیه «اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم» (بقره: ۴۴) هم به تفکر و تذکر درونی اشعار دارد و این‌که اگر چیزی را از کسی طلب می‌کنید آیا خود به آن پای‌بندید؟ و در محاجه‌ای که بین شیطان و انسان درمی‌گیرد شیطان به خطاکاران می‌گوید مرا سرزنش نکنید بلکه خود را سرزنش کنید که تصمیم‌گیرنده شما بودید. «فلا تلومونی و لوموا انفسکم» (ابراهیم: ۲۲). آیه «فبشر عباد الذین يستمعون القول فیتبعون احسنه» (زمر: ۱۸) جز با نقادی و رویکرد انتقادی امکان‌پذیر نیست. میزان و توجه به آن در قرآن حائز اهمیت است (الرحمن: ۸). و گاه خود حق میزان واقع می‌شود: «والوزن یومئذ الحق» (اعراف: ۸؛ جوادی آملی، ۱۳۹۵: ج ۱۰).

تأکید بر بررسی درونی در متون روایات هم فراوان است. تقدم درایت بر روایت (صدوق، ۱۴۰۳: ۲) در گزینش روایات از این مقوله است. «حاسبوا قبل ان تحاسبوا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱) از نمونه‌های روشن آن است که هرکس باید به درون خود بنگرد و قبل از این‌که محاسب بیرونی به حساب برسد هر فرد خود باید چنین کند. این محاسبه مربوط به همه مسائل زندگی است و فقط انزوا و کناره‌گیری از دنیا از آن برنمی‌آید. البته عرفا مراحل به آن افزوده‌اند که عبارت است از مرابطه و مراقبه و محاسبه و مؤاخذه و ...

دو مکتب اشاعره و معتزله حاصل برخورد نقدآمیز در جامعه آن زمان بود و با آن‌که ایراداتی به آن‌ها وارد بود، فعالیت آن‌ها نشان‌گر روحیه نقد در جامعه بود که گاه به افراط و خشونت از جانب پیروان آن‌ها هم انجامید (حسنی، ۱۳۷۹: ۱۴۲-۱۴۳).

مکتب مشاء که برگرفته و متأثر از افکار ارسطویی بود مدار فکری مسلمانان اندیشمند شد، اما در همین حال افرادی به انتقاد و ایراد پرداختند. امام فخر رازی به امام المشککین لقب یافت؛ زیرا او به هر چیزی ایراد می‌گرفت. این ایرادها نه تنها او را از جامعه مسلمانان حذف نکرد، که بر شکوفایی فکر و اندیشه مسلمانان افزود و افرادی چون خواجه نصیرالدین طوسی به پاسخ و رد شبهات او پرداختند (حسنی، ۱۳۷۳). وقتی در دنیای اسلام افکار فلسفی ارسطویی و افلاطونی وارد شد و اندیشمندان مسلمان تحت تأثیر آن قرار گرفتند، به تأویل آموزه‌های قرآنی در جهت هم‌سازی با آن فلسفه‌ها پرداختند. این جا بود که باز نقد و نقادی از جهت دیگر شروع شد. امام محمد غزالی دانشمندی است که با داشتن روحیه نقدپذیری چند دوره در زندگانی او می‌توان مشاهده کرد. او اگرچه در اواخر عمر خویش با فلسفه درمی‌افتد، منطق را بسیار قبول دارد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۵).

ظهور مکتب اشراق هم خود نشانه‌ای دیگر از وجود چنین روحیه‌هایی است و سرانجام ملاصدرا با تأسیس حکمت متعالیه خواست بین دو نحله مشاء و اشراق جمع کند. همان‌گونه که فارابی با رساله خود به نام «الجمع بین الرأی الحکیمین» می‌کوشید تا بین دو نظر افلاطون و ارسطو موازنه‌ای برقرار کند.

از جمله انتقادات شیخ اشراق این بود که چه کسی گفته است که ارسطو خاتم‌الحکماست و نمی‌توان بعد از او چیزی گفت یا اظهار نظری کرد (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۱۰۵؛ فدائی، ۱۳۹۵: ۱۹). در ادبیات هم عده‌ای قائل بودند که نمی‌توان بعد از متقدمان حرفی زد. عبدالغفور العطار (۱۳۷۷: یازده) از قول ابن قتیبه نقل می‌کند: من به گفتار متقدمان تنها با نظر جلالت و بزرگی نگاه نکردم یا به متأخران به چشم حقارت ننگریستم به این دلیل که اولی متقدم است و دومی متأخر، بلکه با چشم عدالت به هر دو ننگریستم تا حق هر دو را ادا کرده باشم. ابن عبد ربه می‌گوید: بدان، زمانی که با چشم انصاف ننگریستی و با حجت عقل برخورد نمودی، خواهی دانست که هر صاحب فضلی فضلی دارد و تقدم تنها ملاک اعتبار نیست و تأخر نیز ضروری به گفتار خوب نمی‌زند.

در اروپا و پس از دوران نوزایی فکری، انسان‌گرایی حاکم شد که براساس آن می‌خواستند بین آنچه مسیحیت می‌گوید و آنچه بشر آن روز با عقل و خرد خود درک می‌کند، و به‌ویژه با مشاهده و تجربه آن را به دست می‌آورد، تلفیقی برقرار کنند. اما مرور زمان و سرعت پیشرفت‌های مادی و تعصب نابه‌جای اربابان کلیسا کار نقد را به رویاوری

کشاند؛ به گونه‌ای که نحله‌ها یکی پس از دیگری ظهور کردند تا مسائل پیش‌آمده را حل کنند و هر یک به فراخور زمان نظراتی را بیان کردند که در باروری افکار و سهل کردن مسیر نقد برای دیگران سهمی داشت. یثربی می‌گوید:

مسئله چگونه پدید می‌آید؟ مسئله فرزند نقد است. با نقد است که کاستی نظریه‌های موجود آشکار می‌شود. با نقد معلوم می‌گردد که فلان نظریه در فلان جا و فلان قسمت به بن‌بست می‌رسد و مشکل را حل نکرده و به مجهول پاسخ نمی‌گوید. همین بن‌بست و مشکل حل‌نشده و مجهول بی‌پاسخ مسئله جدی ما می‌گردد. این‌جاست که محققان دست‌به‌کار می‌شوند تا آن نظریه را اصلاح و تکمیل کرده و یا نظریه دیگری به جای آن سامان بخشند، تا این بن‌بست باز شده و مشکل و مجهول ما حل شده و پاسخ یابد (یثربی، ۱۳۸۸: ۲۶).

## ۲. تعریف و اصطلاح

نقد در لغت دارای معانی فراوانی است که از جمله به‌گزینی، سیم‌گزینی، سره‌گزینی، خوب را از بد جدا کردن، نظر کردن در شعر و سخن، و خوب و بد را جدا کردن است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۲۶۵۶). معیار هم به معنای اندازه و پیمان و ترازو و وسیله‌ای است که با آن چیز دیگر را بسنجند و برابر کنند؛ ترازوی زرسنجه، ترازوی زرسنج، مقیاس، ملاک، و سنگ محک در معنای آن آمده است (همان: ۲۱۱۹۷). با بررسی دو واژه نقد و معیار درمی‌یابیم که گویی هر دو مؤید یک چیزند و آن سنجیدن و سنجیدن با محک و معیار است؛ این یعنی که در هر سنجشی باید ملاک و معیاری باشد که عامه یا متخصصان فن آن را قبول داشته باشند تا بقیه موارد با آن سنجیده شود. مثلاً، طلا را با محک و معیار خاص می‌سنجند، چون مورد قبول متخصصان است و هر طلایی معامله شود با آن سنجیده می‌شود. امروزه و به‌ویژه در ورزش شاید رکورد جای معیار را گرفته باشد؛ یعنی وقتی کسی در زمینه‌ای بالاترین دستاورد را داشت از آن پس بقیه را با آن می‌سنجند. در امور ادبی و به‌ویژه نقد ادبی باید سخن و اشعار طراز اولی از جانب شاعران و سخن‌وران که مقبولیت عامه یافته است مبنای برای قضاوت‌های بعدی باشد. در گذشته ادبیات ما، سبک‌های ادبی یکی از این معیارهاست. در جهان امروز، با توجه به تنوع دستاوردها در زمینه‌های مختلف معیارها هم متفاوت و گوناگون شده است.

در زمان معاصر، نقد ادبی در بین نقدها ویژه است و با آرزوی آگاه‌شدن از معنای فرهنگ و جامعه همراه بود و در آن روح‌رهایی بخشی وجود داشت؛ برخلاف گذشته که

نشان از تسلط بر فنون زبان و مهارت ادیب بر مباحث ادبی بود. مهم‌ترین هدف نقد ادبی بررسی رابطه میان متن و واقعیت تاریخی بود و در آغاز روشی برای تأویل کتاب مقدس بود. ادگار و سجویک می‌گویند:

مباحث هم‌بسته با ارزش ادبی که امروزه در نسبت با مباحث هم‌بسته با جایگاه داستان مردم‌پسند پیش کشیده می‌شود دغدغه دیرین است که در هنگامه‌ای که سینما و دیگر رسانه‌های گروهی بیش از آشکال فرهیخته‌تر هنری بر مردمان پایانه‌های سده بیستم تأثیر می‌گذارند برجستگی ویژه‌ای می‌یابد. این مباحث در نقد ادبی روشن می‌سازد که تلاش برای توضیح معنای ادبیات آوردگاهی مهم برای مبارزه ایدئولوژیک است (۱۳۸۸: ۵۲۸-۵۳۰).

مباحث انتقادی در دنیای امروز بیش‌تر ناظر به امر رهایی‌بخشی است؛ رهایی از اسارت فکر و جزمیت. البته اگرچه جزمیت در همه مسائل ممکن است باشد، تنوع آن در امور طبیعی نسبت به امور اجتماعی کم‌تر رخ می‌دهد. وستفال می‌گوید:

انقلاب علمی فقط بازسازی مقولات اندیشه درباره طبیعت نبود؛ انقلاب علمی پدیده‌های اجتماعی نیز بود؛ هم دست‌اندرکاران پژوهش‌های علمی بیش‌تر شدند و هم نهادهای جدیدی پدید آمدند که نقشی هرچه مهم‌تر در زندگی جدید بازی کرده‌اند... و همین عامل اصلی در تکوین علم جدید است (۱۳۸۷: ۱۰).

در امور طبیعی و علمی اگر نقد باشد، نقد بر سر ابزار یا روش‌هایی است که دانشمندان به‌کار می‌برند و خیلی زود می‌توانند با هم تفاهم کنند و علاوه بر تفاهم با هم متحد شوند و به کار علمی خود ادامه دهند. آن‌جا که بیش‌تر اختلاف پیش می‌آید در مباحث اجتماعی است که آن‌هم به نوع خود بر دیدگاه فکری و فلسفی متکی است. نمونه‌های آن را می‌توان در نوشته‌های رولان بارت (Roland Barthes) دید که مرگ مؤلف را مطرح می‌کند. رولان بارت، نویسنده فرانسوی، می‌گوید که مؤلف دیگر مؤلف نیست بلکه او یک بافنده است. او به‌جای اصطلاح اتور (author) اسکریپتر (scriptor) را به‌کار می‌برد. اسکریپتر یعنی کسی که صرفاً می‌بافد، مثل یک تایپیست، حروف‌چین یا کاتب که فقط می‌نویسد و با آن‌چه می‌نویسد پیوند فکری ندارد:

به‌این ترتیب، خواننده باید نوشته ادبی را از خالق آن جدا در نظر بگیرد تا بتواند نوشته را از استبداد تفسیری (interpretive tyranny) آزاد سازد. هر نوشته حاوی چندین لایه و معنا است. در لاتین، text (نوشته، متن) و textile (پارچه) هم‌ریشه‌اند. بارت نوشته و

پارچه را به هم تشبیه می‌کند و می‌گوید: نوشته نوعی پارچه است که از نخ‌هایی به نام گفته‌ها بافته شده است. این گفته‌ها از تعداد بسیار زیاد یا غیرقابل‌شمارشی از مراکز فرهنگ (centers of culture) گرفته شده‌اند و نه از یک تجربه منفرد که فقط یک‌بار اتفاق افتاده است. معنای اصلی یک کار ادبی (نوشته) به برداشتی که خواننده از آن دارد وابسته است نه به احساسات یا سلیقه‌های نویسنده. وحدت (یکپارچگی) نوشته در ریشه‌های آن (یعنی، نویسنده و خالق) نیست، بلکه در مقصد آن (خواننده) است (ویکی‌پدیا، ذیل «مرگ مؤلف»).

همین اظهارنظر بارت بر اثر انتقادی است که او به وضع موجود دارد و خود همین اظهارنظر سبب می‌شود تا دیگران درباره نظر او نقادی کنند. نظر او از یک‌جهت درست است که هر مؤلفی فکر خود را از جمع‌بندی افکار دیگران به‌دست آورده است، ولی حتی اگر براساس نظر بارت بپذیریم که نویسنده هیچ مطلب جدیدی به متن اضافه نکرده و فقط ساختاری جدیدی را ارائه کرده است باز هم همین ساختار جدید او را به‌نحوی صاحب اثر می‌کند. البته این که اسکریپت فقط باید بنویسد و نباید نوشته خود را توضیح دهد به‌نوعی توهین به نویسنده است. البته اگر نویسنده نسبت به نوشته خود حق اظهارنظر نداشته باشد، خواننده به طریق اولی نباید قضاوت کند. درحالی که به‌نظر نمی‌رسد چنین باشد. تفسیر و اظهارنظر کار هر انسانی است و از همه مهم‌تر خود نویسنده است که حق دارد درباره نوشته خود اظهار نظر کند. خواننده هم می‌تواند نسبت به نوشته دیگری اظهارنظر کند. گاهی اظهارنظر او در راستای اهداف نویسنده و گسترش آن است و گاهی برخلاف و مغایر. درگذشته به آن می‌گفتند «تفسیر ما لا یرضی صاحبه»؛ یعنی تفسیری که نویسنده با آن موافق نیست.

دانش به‌همین منوال گسترش پیدا می‌کند؛ ضمن این که اگر نویسنده چیز جدیدی به دانش گذشته نیفزاید کارش پژوهش نیست و صرفاً جمع‌آوری است. بارت می‌گوید با مرگ نویسنده بافنده حیات خود را آغاز می‌کند. این مسئله، به‌ویژه در ادبیات، بیش‌تر مشهود است اما می‌توان گفت که این درواقع یک جنگ لفظی است؛ زیرا اگر نویسنده مرده باشد شما که با هر نوع سابقه ذهنی، فرهنگی، و تاریخی به تفسیر دست می‌زنید به‌جای نویسنده نشسته‌اید و ما به‌جای یک مؤلف اصلی با ده‌ها نویسنده روبه‌رو می‌شویم که خود دنیایی از نسبیّت را در خود دارد. این اظهارنظر بارت بی‌شبهت به دلالت‌های سلبی یا منفی سوسور (Saussure)، زبان‌شناس معروف، نیست و البته همه تفکرات ساختارشنکانه پسامدرن در حوزه‌های مختلف بسیار به هم شباهت دارند (تردینیک، ۱۳۹۵) و ممکن است

همان‌گونه که ساختارشکنان می‌گویند به هرج و مرج هم بینجامد. تردینیک (Tredinnick) در این باره می‌گوید:

نظریهٔ پسامدرن را می‌توان بدبینانه یا حتی نیهیلیستی دانست. با وجود این، پسامدرن نقش مهمی در فروپاشی اشکال سنتی دانش فرهنگی مورد قبول که غالباً همراه اومانیسیم، عقل‌گرایی، و پدرسالاری بوده است داشته است (۱۳۹۵: ۲۲۲).

یا بحث‌هایی که ادوارد سعید دربارهٔ شرق‌شناسی مطرح می‌کند درخور توجه است. ادوارد سعید<sup>۱</sup> کسی است که ادعای شرق‌شناسی را از طرف شرق‌شناسان غربی خالی از شائبه ندانست و معتقد بود که نگاه غرب به شرق با خودبرترینی و تحقیر دیگری و به‌ویژه شرق همراه بوده است. آریایی‌نیا می‌نویسد:

به تعبیر سعید، مهم‌ترین دلالت مفهوم 'شرق‌شناسی' شیوهٔ تفکری است که مبتنی بر ایجاد تمایز وجودی و معرفت‌شناختی میان شرق و غرب است. در این تفکیک و تمایز، وقتی غربی خود را منشأ و منبع تفکر، دانش، عقلانیت، و فرهنگ غنی می‌شمارد در ساختن 'غیر' خود همهٔ وجوه و صفات مخالف، معارض، و تاریک را به آن یعنی به شرق و شرقی منتقل می‌سازد. در این رابطه قدرتی که در شرق‌شناسی میان غرب و شرق ایجاد می‌شود غرب به‌عنوان سوژهٔ شناسا در فرایند شناختن شرق به‌عنوان ابژه به آن هویت می‌بخشد (۱۳۸۸: ۱۳).

پیش‌فرض چه از طرف نویسندگان یا تحلیل‌گر و چه از جانب منتقد حائز اهمیت است؛ و نیز در بررسی‌های امور طبیعی یا پدیده‌های اجتماعی. این‌که آیا پیش‌فرض‌ها واقعی است یا فرضی و ذهنی و قراردادی بسیار مهم است. در هر مبحث انتقادی پیش‌فرض‌ها چه از طرف نویسندگان و چه از جانب تحلیل‌گر و مفسر باید معلوم باشد و در مقام نقد و به‌ویژه نقد درونی مورد ملاحظه قرار گیرد. در دوران معاصر در غرب، مکتب فرانکفورت و مدعیان درون آن داعیه‌دار تحلیل انتقادی بودند. بنابراین، باید مورد توجه و دقت باشند.

### ۳. تفکر انتقادی و مکتب فرانکفورت

چند تعریف دربارهٔ تفکر انتقادی به این شرح است:

ادوار گلایزر (Glazer) در سال ۱۹۴۱ می‌گوید تفکر انتقادی دربردارندهٔ سه امر است:  
۱. رویکردی ناظر به آمادگی برای بررسی مسائل و موضوعاتی که در قلمرو تجربهٔ

شخص قرار می‌گیرند به نحو حساب‌شده؛ ۲. دارابودن دانش روش‌های تحقیق و استدلال منطقی؛ ۳. برخی مهارت‌ها در کاربرد آن روش‌ها. دو نویسنده انگلیسی، به نام‌های مایکل اسکریون (Michael Scriven) و ریچارد بل (Richard Paul)، در سال ۱۹۸۷ درباره تفکر انتقادی و اصلاحات در آموزش و پرورش می‌گویند: تفکر انتقادی یک فرایند منضبط فکری ناظر به مفهوم‌سازی، کاربرد، تحلیل، تجزیه یا ارزیابی فعالانه و ماهرانه اطلاعاتی است که از ره‌گذر مشاهده، تجربه، تأمل، استدلال یا ارتباط و گفت‌وگو به‌منزله راهنمایی برای باور یا عمل جمع‌آوری یا تولید شده است و سومین تعریف از خانم لیندا الدر (Linda Elder) در سال ۲۰۰۷ است که می‌گوید تفکر انتقادی یک شیوه اندیشیدن خودهدایت‌گر و خودمنضبط است که می‌کوشد به عالی‌ترین کیفیت و به‌نحوی منصفانه استدلال کند (پایا، ۱۳۹۶: ۶۰-۶۲).

نکته مهم در تفکر یا نظریه انتقادی این بود که باید چرایی‌ها را از درون جست‌وجو کرد. اغلب صاحب‌نظران این مکتب (چون کانت، هگل، نیچه، و فروید) بر فلسفه باستان مسلط بودند. در هر حال، باید پذیرفت که ظهور روشن‌گری بود که بنای نظریه انتقادی را پایه‌گذاری کرد (شرت، ۱۳۸۷: ۲۵۲-۲۵۴). اگرچه تاریخچه نقد در غرب را به زمان‌های قبل می‌توان برگرداند (همان: ۲۵۱)، نظریه انتقادی در معنای صحیحش از مکتب فرانکفورت نشئت می‌گیرد که آن را با مسامحه می‌توان از تأثیر مکتب مارکسیسم دانست که ذهن دانشجویان و روشن‌فکران دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ را به خود مشغول کرده بود (همان: ۲۴۷). سؤال اصلی آنان این بود که باوجود طرف‌داری آنان از اومانیزم و به‌ویژه در آلمان چرا نازیسم سر برآورد؟ سخن اعضای اصلی مکتب فرانکفورت، از جمله هورکهایمر (Horkheimer) و آدورنو (Adorno)، این بود که مطالعات علوم اجتماعی باید برای این مسئله پاسخ پیدا کند (همان: ۲۴۸).

مکتب فرانکفورت در آلمان متأثر از افکار کانت و هگل بود. آن دو با اختلاف نظری که با هم داشتند هر دو در نگاه به تاریخ و پیوند بین مسیحیت و عقلانیت روز آن زمان متفق بودند (همان: ۲۹۵). هگل طرح خود را جامع و جهان‌شمول می‌پنداشت. او، برخلاف کانت که به فلسفه به‌عنوان نقطه آغاز می‌نگریست، به تاریخ دل‌بسته بود. تاریخ اجتماعی از نظر او و بعد در نظر مارکس با تفاوت‌هایی شامل چند مرحله است. مرحله وحدت یا همان یکه آدم و حوا در بهشت بودند؛ مرحله جدایی، بیگانگی یا هبوط؛ مرحله آشتی که با آمدن عیسی مسیح آغاز می‌شود و این دوره از نظر آنان طولانی‌ترین دوره است (همان: ۲۶۰-۲۷۰).



دو مضمون عمده بر انقلاب علمی سده هفدهم حاکم بود: سنت افلاطونی- فیثاغورسی که هندسی وار به طبیعت می‌نگریست و بر این باور بود که عالم بر پایه اصول ریاضیات ساخته شده است و فلسفه مکانیکی که طبیعت را ماشینی عظیم می‌پنداشت و در پی آن بود تا سازوکارهای پنهان در پس پدیده‌ها را بیابد (وستفال، ۱۳۸۷: ۹).

البته مکتب فرانکفورت به اندیشه مارکسیسم به‌دیده انتقاد و بدگمانی می‌نگریست؛ به‌ویژه آن‌جا که دیدگاه سنتی مارکسیسم پرولتاریا را با تکیه بر عقلانیت کاملاً سیاسی کرده بود (ادگار و سجویک، ۱۳۸۸: ۵۱۸). نظریه انتقادی به کشف اهداف درونی یک پدیده، مانند یک بیمارستان، می‌پردازد. در نظریه انتقادی هدف به‌هیچ‌وجه ذهنی نیست. شرت (Sherratt) می‌گوید:

بیمارستان آن چیزی نیست که ما فکر یا تصور کنیم. بیمارستان آن چیزی است که خودش قصد دارد باشد. بنابراین، سه راه برای توصیف یک بیمارستان داریم. ابتدا توصیف بیرونی و مبتنی بر واقعیت ساختمان، کارکنان، شیوه اداره و عملکرد بیمارستان و جز این‌ها. دوم نگرش شخصی من یا شما نسبت به بیمارستان است که خوب یا بد است و یا این‌که چگونه کار می‌کند و سوم هدف درونی بیمارستان است؛ یعنی هدف مؤسسه. این هدف درونی در خود تعریف بیمارستان جای دارد. نظریه انتقادی به رویکرد سوم، یعنی هدف درونی مؤسسه، کار دارد (۱۳۸۷: ۲۷۹).

بنابراین، نظریه انتقادی هر پدیده را براساس معیار و تعریف درونی و ذاتی آن پدیده از خودش نقد می‌کند. اخیراً در دانشگاه‌ها هم ارزیابی درونی باب شده است که به‌نظر می‌رسد ملهم از این تفکر باشد. این کار در تقابل با نقد بیرونی است. ارزیابی درونی به این صورت است که نهادهای اجتماعی، اعمال یا افراد را با تفاوتی که بین اهدافشان و عملکردی که در آن به سر می‌برند رودررو می‌کنند تا اشکالات آن بروز کند (همان: ۲۸۰)؛ برای مثال، قاضی باید عادل باشد و به عدل حکم کند. حال اگر اهل رشوه شد پس با اهداف درونی‌اش در تقابل است یا به‌نظر مارکس، کمونیسم معیار درونی تاریخ است که می‌توان تمام رویدادها را با آن قیاس کرد و این‌ها همه داعیه روشن‌گری و رهایی‌بخشی دارند (همان: ۲۸۲). انتقاد درونی علل عدم تحقق این آرمان‌ها را بررسی می‌کند. اصولاً منتقدان اجتماعی به عنصر تاریخ بهای فراوانی می‌دهند و آن را همواره حرکتی بین اسطوره و عقلانیت در نوسان می‌بینند. آن‌ها معتقدند آن‌جا که عقلانیت رنگ بیازد اسطوره خود را نمایان می‌کند. هورکهایمر، مدیر مؤسسه فرانکفورت اولیه و واضع اصطلاح نظریه انتقادی، و آدورنو از نظریه‌پردازان نظریه انتقادی درباره روشن‌گری و اسطوره‌اند. شرت می‌گوید:

با این حال، ما هم 'اسطوره‌های' خودمان را داریم. اسطوره‌های نازیسم و 'شعبده‌بازی‌های' فضایی ایالات متحده از جمله عمده‌ترین مثال‌ها هستند، اما مهم‌ترین مثال از اسطوره‌های جدید چیزی است که سنگ‌بنای فرهنگ غرب را تشکیل می‌دهد: فرهنگ علمی و دیوانی. ترس ما از طبیعت و 'دیگری' خود را در قالب میل و سواس‌آمیز به کنترل نشان می‌دهد. تلاش می‌کنیم، با استفاده از علم، طبیعت را شبیه به خودمان شبیه به نظام‌ها و نظریه‌ها و اعمال تکنولوژیکی مان درآوریم تا بر 'دیگربودگی' تهدیدکننده آن فائق آییم. درحالی‌که انسان اسطوره‌ای بدوی خود را شبیه به طبیعت می‌کرد، ما طبیعت را شبیه به خودمان می‌کنیم. اما نیروی محرکه هر دو یکی است: ترس از نیروی تهدیدکننده بقا (همان: ۲۹۰-۲۹۱).

از دهه ۱۹۸۰ اصطلاح نظریه انتقادی با تحلیل متن پیوند خورد و نویسندگانی چون فوکو (Foucault)، دریدا (Derrida)، و لیوتار (Lyotard) آن را با ساختارگرایی، پساساختارگرایی، و پسامدرنیسم مرتبط ساختند (ادگار و سجویک، ۱۳۸۸: ۵۱۸).

#### ۴. نقد واقعی

در نقد واقعی تبیین هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اهمیت دارد. ذهن و عین همواره مورد توجه متفکران در نقد است. باید دید که نقطه عزیمت کجاست؟ آیا ما همه چیز را از منظر ذهن می‌بینیم و آن را تفسیر می‌کنیم؟ آن وقت بسیاری از مسائل و اگر نگوییم همه مسائل تابع نظرات افراد گوناگون خواهد بود و به تعداد افراد ممکن است تفسیر و تأویل و اظهار نظر وجود داشته باشد. در این صورت، کار نقد و نقادی بسیار دشوار خواهد بود. اما اگر نقطه عزیمت عین باشد و ما به جهان خارجی قبل از آن که ذهن درگیر آن شود باور داشته باشیم، در آن صورت، جهان خارج و از جمله خود ما از عینیت برخوردار است و واقعیت آن محرز است و نیازی به هیچ‌گونه تفسیر و تأویلی نیست. آن‌گاه بحث معرفت‌شناسی مطرح می‌شود و این که هرکس بر اساس مقتضیات فکری، ذهنی، و تاریخی-فرهنگی خود می‌تواند درباره مسائل و پدیده‌ها اظهار نظر کند. در این صورت، با شناخت دیدگاه نویسنده و با بررسی متن می‌توان نقادی پرداخت و نقطه نظر خود را با شناخت موقعیت نویسنده بیان کرد یا در حوزه‌های اختلافی با گفت‌وگو به نتیجه رسید. برای توضیح بیش‌تر به کتاب جستارهایی در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی این‌جانب می‌توانید مراجعه کنید (فدائی، ۱۳۹۵).

بنابراین، در هستی‌شناسی نقد نیست یا به‌ندرت است؛ زیرا واقعیتی را که ما با همه وجود و حواس خود ادراک می‌کنیم جای نقد ندارد. من، شما، و همه جهان وجود دارند و کار خود را انجام می‌دهند. موضع ما در قبال هستی‌شناسی پس از اقرار به آن تفسیر و تبیین است. در این جا ممکن است تبیین و تفسیر ما با توجه به پیش‌فرض‌های ما یا ابزاری که برای تحقیق به کار می‌بریم مورد قبول نباشد یا ابزارهای دقیق‌تری به وجود آید که نظرات قبلی را مخدوش کند یا تغییر دهد، اما اصل واقعیت برجاست. از این رو، در معرفت‌شناسی نقد فراوان است و همان‌طور که گفته شد به تعداد افراد ممکن است آرا و نظراتی ابراز شود که جای بررسی و نقد دارد. در این جا برای آن که به‌ویژه در مسائل فرهنگی و اجتماعی بتوان با دقت بیش‌تری نقادی کرد پیشنهاد می‌کنم که دو مقوله نقد معیار و معیار بررسی شوند. در این جا پاره‌ای از مهم‌ترین ویژگی‌های نقد معیار و معیار نقد بررسی می‌شود.

## ۵. نقد معیار

- **نقد معیار چیست؟** نقد معیار بیش‌تر نظری است و متکی بر آرا و نظریات پذیرفته‌شده همه یا جمعی است که به مکتب و نحله‌ای معتقدند. بررسی دیدگاه‌ها، خود، کاری نظری است و در نقد و انتقاد باید به توانایی و محدودیت‌های معیار توجه شود؛ برای مثال، اگر در نظام دینی و عرفانی کسی به پیروی ناب از اصول اسلامی عقیده دارد یا با رویکرد اخباری‌گری یا وحدت وجود در مناسبات عرفانی مطلبی نوشته است یا در زمان حال رویکرد پوزیتیویستی دارد یا اثرش براساس دیدگاه پست‌مدرن سامان یافته است باید قابلیت‌ها و محدودیت‌های این نحله‌ها شناسایی شود و مدنظر باشد.
- **آیا معیار درست است؟** درستی یا نادرستی معیار بستگی به نگاه بالاتری دارد که بر آن حاکم است. به این معنا که نگاه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه به جهان است که درباره صحت یا عدم صحت معیارها می‌تواند سخن بگوید. به تعبیردیگر، هم‌چنان‌که هر چیزی در نظام خاصی معنا می‌دهد تفسیرها و تحلیل‌ها با فرض یا پیش‌فرض‌هایی که هر مکتب و نحله‌ای به آن باور دارد می‌تواند پاسخ‌گو باشد. درغیراین صورت، ممکن است نقد سازنده نباشد.
- **آیا معیار همگانی است؟** ویژگی دیگر برای نقد معیار این است که دایره شمول آن را بدانیم و این که آیا آن همگانی است و جمع‌کثیری را دربر می‌گیرد یا از آن

منتفع می‌شوند یا با آن موافق‌اند؟ برای مثال، آیا همه در نظریه بارت که مرگ مؤلف در آن محور است اتفاق نظر دارند یا عده‌ای خاص با آن، آن هم با تحلیل خاص، موافق‌اند؟

- آیا معیار جهانی است؟ آیا این معیار فارغ از دین و زبان و محدوده جغرافیایی مورد قبول افراد بسیاری است و می‌توان آن را در سطح جهانی طرح و از آن دفاع کرد؟

- آیا بومی است؟ به این معنا که نظریه‌ها در عین حالی که ممکن است از کشورهای پیشرفته صنعتی باشد در بسیاری از موارد با ویژگی‌های بومی ناسازگار باشد؛ تازه اگر از روی غرض و عمد آن را تدوین نکرده باشند. نمونه آن شرق‌شناسی غربیان است که امثال ادوارد سعید به شدت با آن مخالف‌اند. بدیهی است به‌کارگیری نظریه شرق‌شناسی جز به تحقیر ملت‌های در بند نمی‌انجامد و این برخلاف روح رهایی‌بخشی است که در نظریه انتقادی موجود است.

- آیا معیار متکی بر واقعیت است یا ذهنی و قراردادی است؟ آیا این مکتب و نحله ذهنی است یا بر عین و عینیت متکی است؟ گرچه در چپستی معیار هم این مسئله به‌نوعی مورد توجه قرار می‌گیرد، دانستن این موضوع که آیا آن مکتب به واقعیت خارجی باور و اذعان دارد یا همانند بارکلی و هیوم (کاپلستون، ۱۳۸۷) آن را محصول ذهن انسان می‌داند در نقادی بسیار تأثیرگذار است. نویسنده این سطور بر واقعیت منهای ذهن باور دارد و آن را در کتاب هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود توضیح داده است. آنانی که به نسبت مطلق اعتقاد دارند بعید است بتوانند به‌خوبی کار نقادی انجام دهند.

## ۶. معیار نقد

در حالی که نقد معیار بیش‌تر نظری است و به فلسفه و چرایی کار برمی‌گردد، در معیار نقد مسئله بیش‌تر انسانی است و ناظر به فرد یا افراد نقدکننده است و این که آیا نقاد یا منتقد صلاحیت کار را دارد؟ آیا او به اندازه کافی دارای توان علمی و اخلاقی برای نقد است؟ از این نظر، چه بسا نقدهایی که وقتی شخصیت ناقد و سابقه فکری و ذهنی او بررسی شود نقد را فاقد ارزش علمی و داوری می‌کند و باید منتقدان دیگر خطای وی را برملا کنند. بعضی از ویژگی‌های ناقد و منتقد عبارت‌اند از:

- **آیا نقاد بی طرف است یا پیش داوری دارد؟** در معیار نقد یکی از لوازم کار بی طرف بودن ناقد یا منتقد است. البته همه می دانند که هیچ انسانی بدون نظر و پیش داوری نیست؛ ولی کم اند کسانی که پیش فرض های خود را در نقد دخالت ندهند. تقوای علمی و فکری که گاهی از آن سخن می رود در این جا خود را نشان می دهد. داستان عالمی را که می خواست درباره احکام چاه آب نظر بدهد شاید شنیده باشید. او قبل از فتوا چاه خانه خویش را مسدود می کند تا این که مبادا نظر او توأم با سوگیری و جهت دار باشد. البته اگر چه این امر کار دشواری است، از انسان های فرهیخته به خوبی قابل انتظار است. کسی که نمی خواهد ارزش علمی او با سوگیری هایش مخدوش شود.
- **آیا کار او عالمانه است؟** عالمانه بودن داوری منتقد هم جایگاه ویژه ای در نقد دارد. چه بسا افرادی که نسبت به موضوعی اظهار نظر می کنند که اصلاً صاحب نظر نیستند. ارجاع کار نقد به این افراد ظلم است و پذیرش کار نقد از جانب آنان ظلم مضاعف است. آن کس که نمی داند باید صریحاً بگوید نمی دانم و از این بابت شرم نکند (نهج البلاغه: کلام ۸۳) و آن را افتخار بداند. گاهی اوقات، مخاطبان و طرف داران فردی را وادار به اظهار نظر های بی جا می کنند؛ مثلاً، دیده شده است که شخصی به جهتی شهرت پیدا می کند که خود این شهرت هم قابل بررسی است که آیا واقعی یا تصنعی است، هواداران از وی می خواهند درباره هر موضوعی اظهار نظر کند. افراد کم ظرفیت یا کم هویت یا بی هویت اغلب به این اظهار نظر ها استناد می کنند؛ برای مثال، از اینشتین که در فیزیک صاحب نظر است یا هنرپیشه یا ورزش کاری که معروف شده است خواسته می شود که درباره مسائل دیگر اظهار نظر کند.
- **ناقد یا منتقد چگونه می اندیشد و چه نحله فکری مورد قبول اوست؛ و آیا مبنای فکری او واقعی است یا قراردادی؟** این که ناقد یا منتقد، خود، چه مشربی دارد اگر چه ممکن است تقوای علمی را در داوری رعایت کند، دانستن خط فکری او برای بقیه که داوری او را می خوانند می تواند کمک و معیاری برای پذیرش یا عدم پذیرش یا با رعایت احتیاط باشد.
- **آیا او جامع نگر است یا خردنگر؟** در قرون اخیر، متفکران با دو رویکرد در مسائل پژوهشی و نقد آثار حضور پیدا می کنند. عده ای اثبات گریند و با وجود آن که بسیاری از اندیشمندان از این نحله روی گردانیده اند باز می بینیم عده ای به آن سخت وفادارند یا آن را توجیه می کنند تا حضور خود را در صحنه های علمی حفظ کنند. بی شک در

دنیای امروز جامع‌نگری درعین خردنگری وجه مقبول‌تری یافته است، و به‌ویژه در امور انسانی نمی‌توان جزء را بدون در نظر گرفتن کل طرح کرد.

- **پیش‌فرض (های) او تا چه اندازه منطقی است و چه قدر مورد قبول دیگری یا دیگران است؟** هرکسی عقیده‌اش برای خودش محترم است. ولی گاهی مشاهده می‌شود که افرادی که در بعضی حوزه‌ها صاحب‌نظرند از جنبه‌های دیگر گرفتار تعصب و جمود می‌شوند و نمی‌توانند خود را از قید باورهای خویش رها کنند. منتقد و ناقد باید نسبت به این موارد هشیار باشد و اگر کسی را برای داوری تعیین می‌کند باید مواظب این نوع تفکر او باشد.

- **آیا موقعیت، زمان، و مکان نویسنده را در نظر گرفته است؟** یکی از ویژگی‌های داور و ناقد خوب این است که وقتی اثری را از نویسنده‌ای بررسی می‌کند موقعیت حالی، مکانی، و زمانی وی را در نظر بگیرد و اگر حتی با نظر او مخالف است، انصاف را از دست ندهد و بگوید شرایط گوناگون محیطی و محاطی به‌ناچار وی را به این نتیجه یا نتایج رسانده است. من در دوران تحصیل کارشناسی‌ام در شهر مشهد در درس تاریخ مرحوم دکتر شریعتی شرکت می‌کردم. او وقتی مکاتب دیگر از قبیل مسیحیت، یهودیت، مارکسیسم، بودیسم، و مانند آن را تشریح می‌کرد آن‌چنان خوب تحلیل می‌کرد و محسنات آن‌ها را از زبان آنان بازمی‌گفت که من فکر می‌کردم او شخصاً به آن مکاتب گرایش دارد، اما وقتی بحث نقد آنان پیش می‌آمد در نقد هم ماهرانه نقاط ضعف را به‌خوبی تشریح می‌کرد و این خود هنری است که بخشی از آن به تسلط ناقد و منتقد برمی‌گردد که آن‌چنان به عقاید خود پای‌بند است که مانعی نمی‌بیند که محسنات مکاتب دیگر را هم به‌خوبی بیان کند.

## ۷. نتیجه‌گیری

نقد و انتقاد امری ضروری در زندگی انسان است و افرادی که عالم‌ترند طبعاً هم نقادترند؛ اما درعین‌حالی که هر نقادی باید عالم باشد، چه‌بسا عالمانی هستند که نقاد نیستند و دید انتقادی به مسائل ندارند. در این مقاله، ضمن برشمردن اهمیت نقد و نقادی و این‌که این‌امور عمدتاً در حوزه‌های اجتماعی و علوم انسانی بیش‌تر خود را می‌نمایاند، بیان شد که نوع نگاه به جهان و انسان در ایجاد پایه‌های فکری انسان‌ها بسیار مهم است و نقاد یا منتقد، خود، باید وضعیت خود را در صحنه نقد و انتقاد روشن کند. با آن‌که نقد و انتقاد با تاریخ

زندگی بشر همراه بوده است و همه ادیان و مذاهب فلسفی هم بر آن تأکید و درباره آن رهنمود داشته‌اند، در دنیای امروز مباحث انتقادی با معارضه با مارکسیسم و پایه‌گذاری مکتب فرانکفورت برای ایجاد روشن‌گری و رهایی‌بخشی از جزمیت آغاز شده است. در دیدگاه انتقادی نقد درونی مطرح است، هم‌چنان‌که در سنت گذشته هم چنین بوده است. در پایان، دو مسئله مهم نقد معیار و معیار نقد بررسی شد. در نقد معیار به ویژگی‌های نحله‌ها، مکتب‌ها، و پیش‌فرض‌ها اشاره شد درحالی‌که در معیار نقد توجه بر شاخص‌هایی بود که هر انسان ناقد یا منتقد باید به آن پای‌بند باشد.

### پی‌نوشت

۱. ادوارد سعید روشن‌فکر - مؤلف پرکاری بود که در زمینه‌های بسیاری نوشت و در ساحت‌های بسیاری تأثیر جهانی داشت. تأثیر وی در حوزه انسان‌شناسی به‌دلیل مجموعه آثار و شخصیتش و به‌ویژه کتاب معروف او، شرق‌شناسی، بسیار چشم‌گیر بود. این نوشتار به بررسی آثار ادوارد سعید در بافتار زندگی وی می‌پردازد.

او امریکایی فلسطینی‌تباری بود که پیش‌از مرگ ریاست دانشکده ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیا را در نیویورک برعهده داشت. وی ادیب، پژوهش‌گر، منتقد، روشن‌فکر، و فعال سیاسی حامی فلسطین بود.

### کتاب‌نامه

آریایی‌نیا، مسعود (۱۳۸۸). *درآمدی بر علوم انسانی انتقادی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۵). *منطق و معرفت در نظر غزالی*، تهران: امیرکبیر

ادگار، اندرو و پیتر سجویک (۱۳۸۸). *مفاهیم کلیدی در نظریه فرهنگی*، برگردان ناصرالدین علی نقویان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

پایا، علی (۱۳۹۶). *گره‌گشایی به‌شیوه فیلسوفان و مهندسان*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی و انتشارات طرح نقد.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۵). *تسنیم: تفسیر قرآن کریم*، تهیه و تنظیم از محمد صفایی، ج ۱۰، تهران: نشر اسرا.

حسینی، حسن (۱۳۷۳). *بررسی و داوری در مسائل اختلافی میان دو فیلسوف اسلامی خواجه نصیرالدین طوسی و امام فخر رازی*، تهران: دانشگاه تهران.

- حسنی، هاشم معروف (۱۳۷۹). *شیعه در برابر معتزله و اشاعره*، ترجمه سید محمد صادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- ژیلسون، اتین (۱۳۷۵). *نقد تفکر فلسفی غرب*، تهران: دانشگاه تهران.
- شرت، ایون (۱۳۸۷). *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای، هرمنوتیک، تبارشناسی، و نظریه انتقادی (از یونان باستان تا قرن بیست و یکم)*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- صدوق، علی بن بابویه (۱۴۰۳). *معانی الاخبار*، محقق و مصحح علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عطار، احمد عبدالغفور (۱۳۷۷). *مقدمه صحاح جوهری*، ترجمه غلامرضا فدایی، تهران: کتابخانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فدائی، غلامرضا (۱۳۹۵). *جستارهایی در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی*، تهران: امیرکبیر.
- قرآن کریم.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۷). *تاریخ فلسفه (فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم)*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: سروش.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*، لبنان: دارالتراث العربی.
- نهج البلاغه*.
- وستفال، ریچارد (۱۳۸۷). *تاریخ پیدایش علم جدید*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و رضا رضایی، تهران: نشر نی.
- یثربی، یحیی (۱۳۸۸). *تاریخ تحلیلی - انتقادی فلسفه اسلامی*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی.